

گاهِ نگاه

گزارشی در جمعیت‌شناسی درون

فرزاد گلی

نشر آسیم
تهران، ۱۳۸۸

چاپ اول: ۱۳۸۸
شمار نسخه‌های این چاپ: ۱۱۰۰
حق چاپ برای نشر آسیم محفوظ است
بها: ۲۵۰۰۰ تومان

طراح جلد: الهام موسوی‌نسب
حروف‌نگار: مریم یوسفی
آماده‌سازی و اجرا: امیر عباسی
چاپ: چاپخانه کاج

سرشناسه: گلی، فرزاد، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پندآور: گاه‌نگاه: گزارشی در جمعیت‌شناسی درون / فرزاد گلی.
مشخصات نشر: تهران: آسیم، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۷۷ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: 978-964-418-467-3
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴
ردیبنوی کنگره: ۱۳۸۸ گ ۲ ۸۲۳ ل / ۸۱۹۲ PIR
ردیبنوی دیویی: ۶۲ / ۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۱۷۵۹۳

دفتر مرکزی و مرکز توزیع

خیابان استاد مطهری ○ خیابان میرعماد ○ خیابان سیزدهم ○ شماره سیزده

تلفن و دورنگار: ۴ - ۸۸۷۴۰۹۹۲

مستقیم تهران: ۳۸۳ - ۸۸۷۵۰

مستقیم شهرستان: ۴۴۳۲ - ۸۸۷۵۴

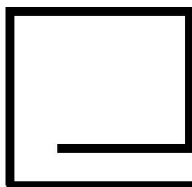
برای همسر مهربانم
که پیش از عبور از منشور نگاهش
چیزی به ناچار یکپارچه بودم.

زین دو هزاران من و ما

ای عجبیا!

من چه منم؟!

مولانا جلال الدین



صورتک‌ها و صداها

خوب است اگر هنوز اینجا

گاه به گاه

لب پر نوری هست

آن هم از پسِ خستگیِ سال‌ها

دلیری‌های بی‌دلیل

زیرکی‌های ابلهانه

گریزهای به هر جهت.

خوب است اگر گاهی جنگِ جنگِ سکه نوری

در کاسه سرم

به ناگاه بیدارم می‌کند تا دریابم که من

نه یک از آنان

که خداوندگار آنانم

تا بر عرش خویش تکیه زنم.

این آشوب زاینده
این آشفته بازار انسیان و جنیان
انسیانِ نسیانی
جنیانِ پنهان
این صورتک‌های رقصان
و آن صداهاى سرگردان
که هر بار چون باد در تنم می‌وزند
تا ابهام دودآلود بودنشان
به کسوت بی‌تردیدِ کردار درآید
و باز اندام‌ها فرو می‌افتد تا ورزشی دیگر درگیرد
و کرداری دیگر به برکه فضا فرو افتد
و تا کرانه‌های زمان، خویش را بگستراند.

۲

ماه در منزل جوزا بود
و تعجیبی نداشت که هر چیز دوگانه می نمود
ماه آسمان، ماه آب
سیاهی بالا، سیاهی پایین
و در این میان آتشی سرگردان بود
و صورتک‌هایی گرداگرد آن
با هر صورتک
قوسی روشن پدیدار می شد
که لحظه‌ای دیگر
پاره‌ای بی نام از تاریکی بود
لختی یاد اما
آنها را حاضر و خاموش
در آنجا می یافت.

صورتکی که کالبد امروز من است
صورتکی که کالبد دیروز من بود
صورتکی که فردای من خواهد بود
و صورتک‌های بی‌شمار دیگری
که نیاکان،
دوستان،
دشمنان
و پهلوانان خیالی من‌اند.
گاه شعله‌ای
که چون ماهی سرخی از آتش بیرون می‌جست،
صورتکی می‌شد
کالبدی خیالی در خیال مادرم
یا یکی از هزاران کالبد خیالی دیگر
که سرگردانِ سرزمین‌های خیال دیگران بود.

از پسِ نوزده بار برچیدنِ بساطِ مهتابی
 نوزده بار دمیدنِ اخراپی خرمالوها
 بر شاخه‌های خشک
 نوزده پاییز از نخستین بهار بیداریم
 به سادگی دانستم
 که آن بی‌شمار واهه‌ها و بیابان‌ها
 آن جنگل‌ها و آبادی‌ها
 همه خیالستان من بود
 و آن من که دیگران را به تماشایش می‌دیدم
 نه من دیگری
 که دیگری من بود.
 از پس سال‌ها سرگردانی چون گرده‌ای بر باد
 آوارگی دریاها و دشت‌ها
 گریزها و جنگ‌ها
 خود را تنها با نیم جان بر کرانه‌ای از کرانه‌های خویش باز یافتیم

وامانده از آن همه خودسری‌های دیگران

و آن همه ورطه‌های خیره پر نیرنگ

که دام‌ها و کمین‌های من بود

برای من.